

هیچ جا، نه اطمینان پیدا می‌شود، پس بنابراین راهی برای حجیت قاعده لو کان لبان نیست ولو خیلی فقهاء به آن استدلال می‌کنند نه.

می‌فرماید: «و بالجمله لایحصل من عدم اشتهار الحكم القطع بعدم ذلك الحكم بل و لا الاطمینان بعدم ذلك الحكم و الظن بعدم لو حصل» که همین الان گفتیم، اگر ظن به عدم حکم هم پیدا بشود «لو حصل لا دلیل علی اعتباره» این را هم که گفتیم دلیل بر اعتبارش نیست. ظن اگر اطمینانی بشود آره حجت است، قطع باشد حجت است اما مطلق ظن که حجت نیست. پس بنابراین این هم اشکال قوی‌ای است بر این که این قاعده حجت نیست.

حالا «الجواب عن المناقشة» برای فردا باشد که... یعنی فردای درسی که بتوانیم حقش را ادا کنیم. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۱۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناقشه‌ای بود که به قاعده لو کان لبان، برای حجیت این قاعده ایراد شده است که گفتیم این مناقشه تارةً از ناحیه اصل قاعده است که بعضی گفتند این قاعده به طور کلی حجت نیست اصلاً و مناقشه دوم به لحاظ عمومیت قاعده است، اگرچه اصل را بپذیریم ولی عمومیت آن را محل اشکال قرار دادیم.

اما اشکال از ناحیه اصل قاعده، دو اشکال بود؛ اشکال نقضی و اشکال حلی. اشکال نقضی این بود که ما بعضی از امور داریم که مبتلی به همگانی بوده است یا لاقلاً اکثریت قریب به اتفاق به آن مبتلا بودند و حال این که حکم آن واضح نشده مثل حکم بئر که مبتلی به اکثر مردم در ازمنه سابقه بوده و فتوای قدمای ما بر نجاست بئر به ملاقات نجس بوده به خلاف متأخرین که الان قاطبه متأخرین قائل هستند به این که متنجس نمی‌شود مگر این که امور ثلاثه‌اش تغییر پیدا کند پس با این که الان به نظر ما حکم خدا چیست؟ عدم تنجس است. این عدم تنجس حکم که ثابت بود ولی لم یشتهر فی الازمنة السابقة، لم ین فی الازمنة السابقة. این که شما می‌گویید اگر حکمی لو کان لبان به خاطر کثرت ابتلاء، خب در این جا چه می‌گویید؟ این آب چاه، کثرت ابتلاء به آن بوده یا نبوده؟ حکم آن چی

بوده به نظر ما متأخرین الان؟ حکم آن عدم تنجس بوده. این عدم تنجس اشتهر و بان در آن زمان‌ها؟ نه، عکس آن اشتهر و بان در آن زمان که نجاست بوده. پس این اشکال نقضی.

اشکال حلی هم که گفتند این است که نه، بین این که یک چیزی باشد و اشتهار پیدا کند ملازمه نیست، چرا؟ برای این که ظروفي که ائمه عليهم السلام در آن می‌زیستند یک ظروفي بوده که مانع بوده است از این که گاهی خودشان حق را بفرمایند، گاهی خلاف حق را اصلاً می‌فرمودند و خلاف حق را گفتن یا به خاطر تقیه بوده که واقعاً موافق اعداء حکمی را فرمودند تقیهً حالاً تقیه برای خودشان یا تقیه برای پیروان و شیعیان‌شان. گاهی هم گفتیم تقیه چیه؟ تقیه‌ای است که نه، ممکن است این قول اصلاً در عامه و این‌ها نباشد اما برای این که شیعه شناخته نشود فرمایشاتی که می‌فرمودند برای گروه‌های مختلف شیعه مختلف بوده تا این‌ها به عنوان فئه واحده پیش اعداء شناخته نشوند، برای این جهت بوده. پس بنابراین چون آن ظروف این چنین ظروفي بوده است پس ملازمه‌ای بین این که اگر این بود باید اشتهار پیدا می‌کرد، نه، خود ائمه اصلاً جور می‌فرمودند که اشتهار پیدا نمی‌کند. به این‌ها یک جور گفتند، به آن‌ها یک جور گرفتند. این هم اشکال حلی. حالاً ببینیم جواب چه می‌دهند؟

«الجواب عن المناقشة» می‌فرمایند که «هذه المناقشة إنما ترد على القاعدة في الجملة و بالنسبة الى الموارد التي كان البناء فيها اخفاء الواقع من ناحية الائمة عليهم السلام أو كانت هناك منشأ عقلائية آخر بالاختفاء» جواب این است که این اشکال فی الجملة وارد است اما نه بالجملة. یعنی جوری نیست که اصل قاعده لو کان لبان را زیر سؤال ببرد و بگوید باطل است. نه فی الجملة این اشکال وارد است فلذا این اشکال باعث می‌شود که ما یک شرطی را قائل بشویم برای تمسک به قاعده لو کان لبان و آن این است که در جاهایی که بنای ائمه عليهم السلام، بنای خودشان بر اخفاء حکم بوده و خودشان بنا داشتند نفرمایند، مثلاً گفته می‌شود تا عصر صادقین عليهم السلام اخفاء مسأله خمس، خمس در ارباح مکاسب نه در غنائم جنگی و فلان و این‌ها، خمس ارباح مکاسب این کانه بنای بر گفتن آن نبوده، حالاً قد یقال، بعضی‌ها هم می‌گویند نه حتی عصر پیغمبر هم فرمودند و بوده. حالاً این محل کلام است ولی شاید ظاهر امر این باشد که ما توی روایات هم که نگاه می‌کنیم راجع به خمس ارباح مکاسب از رسول خدا، از امیرالمؤمنین، از ائمه هدی عليهم السلام تا امام باقر سلام الله عليهم اجمعین چیزی دیده نمی‌شود و وکلاء بگذارند و خمس بگیرند و این‌ها دیده نمی‌شود. از زمان امام باقر سلام الله عليه هست که حالاً کسی بیاید این جوری استدلال بکند بگوید آقا این خمس ارباح مکاسب لو کان فی زمن... زمان پیامبر یا امیرالمؤمنین و یا امام حسن، امام حسین

سلام الله عليهم اجمعين يا امام سجاد سلام الله عليه لبان و ظهر. می‌گوییم آقا این جا لبان و ظهر درست نیست، چرا؟ چون بنای خودشان بر اخفاء بوده، بر نگفتن بوده. چرا؟ برای این که آن موقع هنوز اصول اسلام درست تثبیت نشده بوده. حالا بیاییم به مردم بگوییم هر درآمدی که داری که پنجم آن را باید بدهی، یک چیز سنگینی است، هنوز اصل این که اسلام جا بیفتد و این‌ها و مال هم می‌دانید جان نیست که آسان بتوان داد. حالا به مردم بیاییم بگوییم. این است که این‌ها را بنا نداشتند بگویند، این جور جاهایی که فقیه از شواهد، قرائن به دست می‌آورد که کأن بنا بر نگفتن خود ائمه بوده، این جا نمی‌تواند بگوید پس این حکم نبوده، چون لو کان لبان و حیث این که لم یبن پس معلوم می‌شود نبوده. پس در این جور جاها که خودشان می‌خواستند اخفا کنند.

در جاهایی که خودشان ممکن است بنای بر اخفاء نداشتند اما یک مناشئ عقلایی داشته برای این که این حکم اگر هم بوده مخفی بشود، اگر هم فرمودند مخفی بشود. خب این جاها باز ملازمه ندارد به این که گفته بشود لو کان لبان و چون لم یبن پس نبوده. چون یک مناشئ عقلایی برای عدم انتشار و عدم ابانه وجود داشته. مثلاً فرض کنید... حالا این مناشئ عقلایی که ممکن است باعث عدم اشتها بشود متعدد است. مثلاً چهار پنج تا مثال و مناشئ عقلایی در این متن ذکر می‌کنند. یکی از آن مناشئ که جواب آن نقض هم داده می‌شود با این منشأ این است که خب ممکن است ائمه عليهم السلام یک چیزی را فرمودند بعد در یک زمانی یک فقیه خیلی مرتبه‌ای که سیطره علمی فراوانی دارد ایشان اشتباهاً از آن ادله چیز دیگری را فهمیده، و چون آن سیطره علمی را داشته باعث شده از زمان او و متأخرین از او که تحت سیطره علمی او هستند و نمی‌توانند، به خودشان اجازه نمی‌دهند از نظر علمی با او مخالفت بکنند، این باعث شده که از زمان آن فقیه مبرز مسیطر علمی باعث می‌شود که یک خلاف آن چه که قبل مشهور بوده از این به بعد جور دیگری مشهور بشود.

س: حتی در زمان خود ائمه؟

ج: ممکن است حتی در زمان خود ائمه عليهم السلام آن موقع‌هایی که اگر مثلاً شرایط جوری بوده موسی بن جعفر سلام الله عليه مثلاً چهارده سال زندان هم بود. حضرت رضا علیه السلام در آن مدت که امامت ظاهریه ندارند آن موقع باید سکوت کنند روی یک جهات سیاسی، یک جهات تقیه‌ای که وجود داشته، چون اگر ایشان هم حرفی می‌زنند خب ایشان را می‌گرفتند زندان می‌کردند یا هر دو را شهید می‌کردند. خب این باعث می‌شود که حالا مردم به کی مراجعه می‌کنند؟ به همین روایت، به همین محدثینی که آن جا هستند، این فقهای که وجود داشتند. حالا یک فقیه

زیر دست خیلی بالامقامی یک حرفی را اشتباهاً می‌زند، الان ما در روایات داریم دیگه، ابن ابی عمیر، عبدالله بن ابی‌یعفور و معلی بن خنیس، این‌ها دو تا اجتهاد مختلف با هم داشتند توی یک سفری که با هم بودند آن براساس اجتهاد خودش یک کاری کرد، آن براساس اجتهاد خودش، بعد که آمدند خدمت امام صادق سلام الله علیه گفتند آقا ما این کار را کردیم. حضرت یکی‌شان را تصدیق فرمود، فرمود این درست است، دیگری را فرمود درست نیست. خب اجتهاد بود دیگر، این اجتهاد از ائمه علیهم السلام وجود داشته و شاید هم برای این بود که می‌دانستند بالاخره شیعه مبتلا خواهد شد به غیبت امام عصر علیه السلام و مردم باید عادت بکنند به این که بروند در خانه فقها، از فقهاء بپرسند و عمل بکنند، در زمان خودشان هم این راه را مفتوح گذاشته بودند و اجازه می‌دادند که مردم مراجعه کنند.

خب حالا در این جا ببینید چی شده؟ این جا با این که حکم درست غیر از این است که الان مشتهر شده است، این جا ملازمه ندارد که لو کان لبان، چرا؟ برای این که یک مانع عقلایی وجود دارد، مانع عقلایی چی بوده؟ وجود یک فقیه نافذ الکلمه مسیطری که دیگران از مخالفت با او وحشت داشتند که نکند او... ما توی اساتید خودمان دیدیم، مناقشه داشتند در کامل الزیارات در این که از کامل الزیارات بشود استفاده کرد که تمام کسانی که واقع شدند در اسناد کامل الزیارت ثقات هستند، در این مناقشه داشتند، خلافاً للمحقق خوبی که می‌فرمود تمام‌شان تقه هستند، خب هی این طرف، آن طرف، آن طرف، نامه‌نگاری برای محقق خوبی داشتند که این مطلب درست نیست به نظر ما، ولی تا آقای خوبی از نظرش عدول نکرد این بزرگان هم ما می‌دیدیم این جور جاها را احتیاط واجب می‌کنند، هر جا وابسته به کامل الزیارات می‌شد احتیاط واجب می‌کردند. خودش مناقشه داشت اما چون محقق خوبی عدول نکرده بود ترس داشت از این که خب او یک مسیطر علمی بود، می‌گفتند نکند یک چیزی باشد که ما به ذهن‌مان نمی‌آید. وقتی که عدول کرد آن‌ها دیگه راحت، همان جاها احتیاط واجب را برداشتند. چرا؟ این سیطره علمی گاهی باعث این خصوصیات می‌شود. شیخ طوسی می‌گویند این جور بوده، شیخ طوسی گفته می‌شود تا چند قرن بعد از خودش این سیطره علمی که ایشان داشته که واقعاً شیخ الطائفه بوده یعنی شیخ طوسی از نوابغ بشریت است. ایشان آن سیطره علمی که داشته بعدی‌ها مخالفت در فتوا با شیخ طوسی را بر نمی‌تابیدند الا ابن ادریس که بعضی‌ها می‌گویند، می‌گویند جوان مرگ شد. آن هم یک نابغه‌ای بوده. می‌گویند به خاطر این مخالفت‌هایی است که با شیخ

طوسی کرده چون گاهی هم تند می شود یک مقداری توی سرائر ولی معمولاً همان منهج شیخ طوسی. این به خاطر آن سیطره علمی ایشان بوده و حالا مناشئ دیگری که یکی یکی بعد ذکر می کنند عرض خواهم کرد.

س: بالاخره از وجود شیخ طوسی واقف شده و یک کسی بوده که سیطره علمی داشته پس در...

ج: پس بنابراین در مثل ماء بئر که ما نمی توانیم بگوییم که اگر این که ما فهمیدیم لو کان لبان، چرا؟ برای این که این حرف ما آن زمان یک مانعی داشته.

س: بالاخره در هر حکمی دست بگذاری...

ج: بله بله، هر جا که این جور چیزی باشد، هر جا که چنین...

س: پس ما علم اجمالی داریم که هر چیزی...

ج: نه نه، فقیه باید هر جا را بررسی کند، ببیند آیا آن جا این خصوصیت یک چنین فقیه ماهر این چنینی فتوای این چنینی داشته یا نداشته، مورد به مورد باید دقت بکند. فلذا من عرض کردم به بعضی از دوستان در بحث های فقه و این ها، گفتم آن چیزی که ما در این بحث الان به آن می رسیم معنایش این نیست که فتوا به این می دهیم. فتوا غیر از بحث است، بحث معنایش این است که فوت و فن کار را می خواهیم بیان بکنیم برای آموزش، اما فتوا دادن باید تتبع تام بکند که واقعاً این ریزه کاری ها، این خصوصیات چه جوری است؟ وجود دارد، وجود ندارد؟ آن یک مقام آخری است. مقام بحث غیر از مقام افتاء است که آن جا باید به همه این ریزه کاری ها توجه بشود.

س: استاد ببخشید این مستشکل حرفش همین است که ظاهراً یک بنای عامی گذاشتند یعنی قرینه ای وجود دارد؟؟؟ که بنای امر بر این بوده که اخفاء کنند.

ج: نه، همه جا بنا بر اخفا داشتند.

س:؟؟ برای این که فرمودید اختلاف باشد که شیعه شناخته نشوند.

ج: بعضی جاها این جوری است نه همه جاها. آن ها را باید بررسی کرد ببینیم کجاست که این جور پیش می رود.

می فرماید که «هذه»...

س:

ج: حالا اجازه بدهید این خواننده که شد آخرش روشن تر می شود.

«هذه المناقشة إنما ترد على القاعدة في الجملة» و بالنسبة به مواردی که می بوده است بنا در آن موارد اخفاء واقع و پنهان کردن واقع از ناحیه ائمه علیهم السلام. «أو كانت» یا این که آن موارد «أو كانت هناك مناشئ عقلائية» یا می بوده است در آن موارد مناشئ عقلائیه دیگری برای اختفاء «بحیث كان احتمال ذلك امراً عقلائياً» به جوری که احتمال آن مناشئ عقلایی آخر امر عقلایی می باشد. یعنی فقیه وقتی نگاه می کند می بیند بله وجود این یک احتمال عقلایی است فلذا است که نمی تواند از قاعده لو کان لبان در آن جا استفاده بکند. کما اذا احتملنا أن یکون افتاء جماعة من الفقهاء متأثراً برأى فقیه كبير مثل الشيخ الطائفة رحمه الله» احتمال بدهیم که افتاء جماعتی از فقهاء این تأثیر گیرنده باشد به رأی یک فقیه بزرگ مثل شیخ طائفه. چرا آن فقیه تأثیر داشته و این ها تأثیر گیرنده بودند؟ «لقوة السيطرة العلمية على تلامذته» چون ایشان سیطره علمی بر تلامذه خودش داشته «و اتباعهم» و او سیطره علمی بر اتباع آن تلامذه خودش هم داشته است یعنی مثل عرض کردم در زمان ما برای بسیاری از محققینی که در نجف درس خواندن و این ها، شاگردان آقای خویی همین جور هستند، خیلی مخالفت با ایشان برای آن ها... چون آن سیطره علمی ایشان... تلامذه آمدند جاهای دیگر درس گفتند این ها شدند اتباع این اساتیدی که این ها تلامذه آن بزرگوار هستند. این ها هم تحت سیطره او قرار می گیرند و هکذا. «بحث كان مخالفته للحكم الواقعي الواصل الى من تقدم عليه» این سیطره علمی به جوری بوده است که می بوده است مخالفت آن فقیه کبیر با حکم واقعی که اصل شده بوده آن حکم واقعی به کسانی که تقدّم علیه، آن کسان متقدم بر شیخ طوسی بودند. مثلاً شیخ طوسی آمده گفته ماء بئر متنجس می شود برخلاف کسانی که قبل از خودش بودند که آن ها می گویند متنجس نمی شود. قبل از شیخ طوسی می گویند متنجس نمی شود شیخ طوسی آمده گفته متنجس می شود. این آدم در اثر آن سیطره علمی که داشته شده چی؟ شده مانع از این که آن متنجس نمی شود به بعدی ها برسد. این که ایشان فرموده متنجس می شود، شیخ طوسی، باعث شده که تلامذه اش هم بگویند آره، بعدی ها هم بگویند آره، بعدی ها هم بگویند آره. خب حالا در زمان ما، الان در زمان یک فقیهی به روایات نگاه می کند می گوید آقا متنجس نمی شود، می گویند این لو کان لبان، می گویم نه، این لو کان لبان را این جا نمی توانی بگویی، چرا لم یبین؟ به خاطر وجود شیخ طوسی و آن سیطره علمی مانع شده که همان عدم نجاست که ما الان فهمیدیم این مبان باشد، مشتهر بشود.

س: این تخصیص اکثر نمی شود برای قاعده...

ج: نه، تک و توک جاهایی این جوری می شود. هر جا شد. ببینید این قاعده مضروب نیست که بگویید تخصیص اکثر لازم می آید. این قاعده عقلی است. هر جا این ملازمه باشد. این قاعده را جعل نکردند که بگویید تخصیص اکثر لازم می آید. تخصیص اکثر مال جایی است که قانون جعل می کنند، اما جایی که یک واقعیتی است، واقعیت این است که اگر بین این و این ملازمه بود خب نفی این دلالت بر عدم آن می کند. این یک امر عقلی است، دیگر این جا تخصیص اکثر معنا ندارد. اگر یک مورد هم داشته باشد نأخذ به. این ملازمه عقلی است دیگر.

س: خب قاعده کلی را همه جا به کار می بریم، وقتی تخصیص اکثر شد قاعده را چه جوری می خواهد بگیرد که از آن استفاده کنیم.

ج: جواب ایشان را دادم، قاعده یک وقت مضروب است یعنی مجعوله است یعنی شارع قرار می دهد، مثلاً گفته القرعة لكل امرٍ مشكل، و حال این که می بینیم این جوری نیست، «القرعة لكل امرٍ مشكل» اگر بخواهیم بگوییم فقه زیر و رو می شود، پس این تخصیص اکثر لازم می آید، پس می فهمیم از القرعة لكل امرٍ مشكل این معنای ظاهری اش اراده نشده. یک معنای دیگری است. اما قاعده لو كان لبان که مجعول نیست که خدا قرار داده باشد، جعل کرده باشد، حکم شرع باشد. پس بنابراین این قاعده ملازمه عقلی است یعنی اگر بین یک چیزی... این قاعده این را می گوید می گوید اگر بین وجود یک حکمی و اشتها آن ملازمه بود. حالا کجا ملازمه است؟ اگر بین این دو تا ملازمه بود عقل ما چه می گوید؟ می گوید اگر دیدی این لازم نیست بفهم ملزوم هم نیست. حالا ولو یک مورد داشته باشد.

خب پس «بحیث كانت مخالفته للحکم الواقعی» به جوری که مخالفت آن فقیه کبیر با حکم واقعی که واصل شده است آن حکم واقعی «إلی من تقدّم علیه» این جا مخالفت این فقیه «موجبةً للإتباع من تأخر عنه» موجب اتباع و پیروی فقهای می شود که متأخر از آن فقیه کبیر هستند. و موجب می شود «صیرورة الحکم المخالف مشتهراً و واضحاً عند الاصحاب المتأخرین عنه زماناً» باعث می شود گردیدن حکمی که مخالف با آن حکم واقعی است، با آن حکمی است که حالا ماها که متأخر هستیم فهمیدیم آن حکم مخالف مشتهر بشود و واضح بشود نزد اصحابی که متأخر هستند از آن فقیه کبیر زماناً. فلذا می گویند تا هشتصد سال بعد از شیخ طوسی فتوای رایج چی بوده؟ این بوده که

آب بئر و آب چاه به ملاقات نجاست ولو رنگ و بو و مزه اش عوض نشود متنجس می شود و باید نزع کرد تا پاک بشود. هشتصد سال، حالا نمی دانم مبالغه است یا نه ولی این گفته می شود.

س: علامه برگرداند دیگه، علامه قبل از هشت است، شیخ قبل از چهار است، چهار قرن.

ج: حالا این دیگر مبالغه بالایی است که گفته می شود. می گویند که این جوری بوده.

خب بالاخره شاید حالا ممکن است این فرمایش شما هم جوابش این باشد که علامه یک نفر بوده که مخالفت کرده بعد از علامه هم این حکم همین طور بوده. پس بنابراین این جا نمی توانیم به قاعده... این جایی که چنین مناشی ای وجود دارد ما نمی توانیم به قاعده لو کان لبان تمسک بکنیم.

«أو كانت المسألة اجتهادياً»...

س: یعنی باید قبل از شیخ طوسی را ندانیم، اگر قبلش را بدانیم که این حرف...

ج: نه، قبلش ما شهرتی چیزی را نمی بینیم، روایات مختلف می بینیم.

«أو كانت المسألة اجتهادية قد وردت فيها روايات اختلف الاصحاب في فهم المراد منها» حالا چند منشأ دیگر را هم ذکر می کند. پس یک منشأ این شد که یک فقیه کبیری این وسط واقع شده باشد و او مانع از اشتهار لعل باشد.

منشأ دوم:

منشأ دوم این است که گاهی مسأله ذاتش اجتهادی است چون اصلاً مدارکش مختلف است، روایات متضاربه مختلفه در آن وارد شده. وقتی این چنین باشد حالا اگر ما به یک فتوایی رسیدیم این جا می توانیم به قاعده لو کان لبان تمسک کنیم بگوییم این فتوای ما درست نیست چون اگر این فتوای ما در شریعت بود لبان و اشتهار و حیث این که لم یشتهر و لم یبین معلوم می شود فتوای ما درست نیست؟ نه. چرا؟ چون مانع از این که این فتوای ما اشتهار پیدا کند این است که روایات داله در مسأله متعارض هستند یا فهم آن مشکل است، هر طائفه ای که آمدند یک جور از این ها فهمیدند، این به خاطر فهم بوده که اشتهار پیدا نکرده. و الان ما بحمدالله دقت کردیم و داریم می بینیم که آن ها اشتباه فهمیدند، معنای این حدیث این جور است. پس این جا نمی توانیم بگوییم که فتوای ما هم به درد نمی خورد چون اگر این فتوای ما درست بود لبان و اشتهار. نه، مانع داشته این ابانه و اشتهار، مانع آن چی بوده؟ مانعش این بوده که ائمه

این فتوا را در یک قالبی فرمودند یا روایان از ائمه یک قالبی را انتخاب کردند برای گفتن که آدم‌های مختلف، مختلف از آن می‌فهمند، گاهی حرف را که می‌خواهد آدم نقل کند گاهی توی یک قالبی نقل می‌کند که افراد ممکن است مختلف از آن بفهمند. این دقت در آن اعمال نشده که حتماً احتمالات مختلف در آن داده نشود و الان فقیه این زمان به شواهد و قرائن و دقتی که کرده می‌فهمد می‌گوید مدلول این روایت این است.

می‌فرماید: «أو كانت المسألة الاجتهادية و قد وردت فيها» در آن مسأله روایاتی که «اختلف الاصحاب فی فهم المراد منها» مثلاً فرض کنید که الان این روایت یاد آمد که اخترف الفقهاء فی فهم المراد منها. روایات متعدد داریم «إنما المرأة عورة» این روایت است. بسیاری از فقهاء این «إنما المرأة عورة» همان معنای ما یستقبح ذکره را از آن فهمیدند فلذا گفتند خب مرأة عورت است، پس همان طور که عورت واجب است که ستر بشود باید ستر بشود، حرام است به آن نظر بشود پس حرام است به آن نظر بشود ووو... این احکام این جوری را... حتی بزرگانی که حالا من اسم نمی‌خواهم ببرم از معاصرین و این‌ها همین جور فهمیدند. خب یک عده دقت کردند که بابا کلمه عورت اصلاً نمی‌شود پیامبر اکرم بر این طائفه مؤمنات این واژه را اصلاً از نظر نزاکت ادبی هم نمی‌شود گفت این‌ها آن هستند. این عورت در زبان عرب یک معنای دیگری دارد یعنی آن که باید بر آن تحفظ بشود، باید از آن صیانت بشود، نه آن. پس بنابراین در اثر این خب گفتند از این که در نمی‌آید که به وجه و کفین او هم نمی‌شود نگاه کرد. به همین روایت استدلال می‌کنند که به وجه و کفین نمی‌شود نگاه کرد به خاطر این که معنایش این است. پس یک روایت است اگر دقت کنید کار ما این است که تا می‌توانیم درست دقت کنیم در متون روایات، قرائن را توجه کنیم. البته اگر کسی بعد التوجه اشتباه کرد، آن پیش خدای متعال معذور است ولی این دقت‌ها باید بشود. حالا اگر یک فقیهی الان آمد گفت من از روایات وجوب ستر وجه و کفین را نمی‌فهمم. الان به او بگویی آقا حرف شما باطل است چون لو کان لبان و ظهر و حیث لم یبین و لم یشتھر پس معلوم می‌شود این حرف تو درست نیست. می‌گوید نه آقا این که لم یبین و لم یشتھر برای چیست؟ برای این است که روایاتی بوده است که عده‌ای آن جور معنا می‌کردند و الان من به قرائن و شواهد و خصوصیات فهمیدم این معنا درست نیست. پس بنابراین این هم یکی از موانع می‌تواند باشد.

«أو كانت متعارضة» منشأ سوم؛ گاهی روایات در یک مسأله متعارض هستند.

س: ??? تمسک به دلیل شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود؟

ج: نه نه، از باب تمسک به دلیل... اصلاً معنا را جور دیگر می‌کردند. نه از باب تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه. گاهی اصلاً معنا را جور دیگری می‌کردند که اگر آن جوری معنا بکنیم البته این مصداقش بوده، نه این که شبهه‌اش بوده. اگر آن جوری معنا کنیم ولی این معنا را اشتباه کردند، آن معنا این نبوده. شما توی روایات هم که می‌بینید هست، ائمه علیهم السلام گاهی یک کسی از یک کلامی یک جوری برداشت می‌کند بعد حضرت می‌فرماید این تذهب؟ کجا می‌روید؟ من که این را نگفتم، مقصود این نیست. در خود روایات داریم. گاهی خود روایات معاصر با ائمه علیهم السلام هم گاهی یک برداشتی از یک سخنی می‌کردند که حضرت متوقع نبودند عبارت را این جور بفهمند، این تذهب؟ این مقصود نیست. این وجود دارد.

خیلی خب بالاخره همه این مشاق و مضالی که ما داریم همه‌اش برمی‌گردد به این که انحراف پیدا کرد مسیر امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله و سلم، ما به این رفتاری‌ها افتادیم تا حضرت بفرمایند ان شاء الله و الا این مشکلات پیش نمی‌آمد که. توی مزالقی و مشاکلی که ائمه علیهم السلام حضور داشتند چاره‌ای جز این نبوده، به همین روایات، به همین‌ها می‌گویند. احکام دین را بالاخره به این شکل ایصال کنند به عباد، قهراً این مشکلات هم همراهش خواهد بود.

«أو كانت متعارضة» یا این که گاهی ادله باب متعارض است. روایت متعارض دارد. چون روایات متعارض شد خب مبانی در باب تعارض مختلف است. همین گاهی مانع می‌شود از این که آن که حق است اشتها پیدا کند. مثلاً یک روایت دارد می‌گوید «ثمن العذرة سحت» یکی می‌گوید «لا بأس ببيع العذرة» خواندید دیگر در مکاسب «ثمن العذرة سحت» یکی می‌گوید «لا بأس» این تعارض دارند دیگر. این جا باید چه کار کرد؟ حالا یک فقیهی الان مثلاً به این می‌رسد که نه آقا سحت نیست اشکال ندارد، این ثمن العذرة سحت الان فتوایش این است که فروختن کود اشکال ندارد. می‌گوید آقا این لو کان لبان، و حیث لم یبین معلوم می‌شود فتوای تو درست نیست. می‌گوید نه آقا این یک روایت بوده این جور، یک روایت بوده آن جور خب یک عده آمدند چه کار کردند؟ ممکن از باب اذا فتخیر قائل بودند در تعارض روایات چیست؟ تخیر است. آمدند آن روایت آن طرف؛ سحت را قبول کردند. از این جهت است. یک عده آمدند جمع دلالی ممکن است کردند مثل شیخ که در مکاسب یک جمع دلالی خاصی می‌کند. و هكذا و هكذا. چون مبانی در این باب مختلف بوده این حرفی که ما الان به آن می‌رسیم اشتها پیدا نکرده. به خاطر این است.

«أو كانت متعارضة فعالجها كل وفق مسلکه» هر کسی از فقهاء طبق مسلک خودش این تعارض را علاج کرده. «فهذه الأمور مانعة عن وضوح الحكم على الرغم من كثرة الإبتلاء به و اشتهاه» پس این امور چهارگانه که گفته شد؛ اخفاء خود ائمه، وجود یک فقیه کبیر آن چینی، این که مسأله اجتهادیه است، این که اخبار متعارضه است، این امور اربعه‌ای که ذکر کردیم این امور «مانعة عن وضوح الحكم» علی رغم از کثرت ابتلاء به آن حکم و مانع از اشتهاه آن شده. «عن وضوح الحكم و اشتهاه» و اشتهاه عطف به وضوح است.

«و لعل مسألة حكم ماء البئر من هذا القبيل» شاید مسأله ماء بئر هم از همین قبیل باشد یعنی روایات وارده در باب بئر مختلف است. حالا صرف نظر از فتوای شیخ طوسی اصلاً ممکن است این منشأ هم باعث باشد که خود روایات وارده در باب بئر مختلف است، فلذا فقهای از آن، آن جوری فهمیدند، فقهای آن جوری فهمیدند، یا معارضه کرده علی مسالکشان انتخاب‌های مختلف داشتند، پس بنابراین این مورد نقض و یا این که شما نقض کردید این درست نیست، این به خاطر این بوده که این جور جاها ملازمه وجود ندارد. اما اگر یک جایی شما پیدا کردید هیچ یک از این عوامل نبود...

س: احتمال یک عامل دیگر آن جا هست.

ج: یا عوامل دیگر اگر شما پیدا کردید نبود، آن وقت چی؟ این قاعده می‌خواهد بگوید آن جایی که بین وجود و اشتهاه ملازمه باشد آن جا.

می‌فرماید که «ففي هذه الموارد لا تجرى القاعدة المذكورة لعدم الملازمة» این جاها قاعده مذکوره که قاعده لو کان باشد جاری نمی‌شود، این جایی که مناشی وجود دارد، چرا؟ «لعدم الملازمة» در این موارد «بین الثبوت و الاشتهاه» نه ممکن است همین که ما الان به آن رسیدیم واقعاً ثابت بشود ولی مشتهر نشود. چرا مشتهر نشد؟ چون یک فقیه بزرگی خلاف این را فهمیده بوده یا چی؟ یا به خاطر این که وجه دوم، به خاطر این که مسأله اجتهادی بوده یا روایاتش مختلف بوده، خب این جا جورها قطعاً فقیه متوجه این جور جاها به قاعده لو کان لبان تمسک نمی‌کند. کجا تمسک می‌کند؟ آن جایی که دقت کرده دیده هیچ عامل عقلایی و یک احتمال عقلایی برای مانع از این که اگر می‌بود باید مشتهر می‌شد وجود ندارد.

س: حاج آقا می‌شود زیر آب احتمال را بزیم؟